

بعد از ۱۵ ماه

م. نکوکار



دوشنبه ۲۹ شهریور ۱۳۸۹ - ۲۰ سپتامبر ۲۰۱۰
حدود ۱۵ ماه قبل جمعیت میلیونی خیابانهای تهران را در اعتراض به کودتای بیشرمانه واپس گراترین جناح جمهوری اسلامی از کنترل قدرتمداران خارج کرد و رویای آنها را برای از بین بردن تمام آثار محدودی که از آزادی هنوز در جامعه وجود داشت و برپایی حکومت طالبانی کامل به کابوسی وحشتناک تبدیل کرد. این جنبش پیش بینی نشده چنان گسترده و عمیق بود که تمام تحلیلگران را در هر طرف ماجرا که بودند تا مدتی بهت زده کرد.

جناح کودتاگر حاکم تا حدودی آماده مقابله با اعتراضات احتمالی بود ولی به هیچ وجه حرکتی به این گستردگی را انتظار نداشت چنان وحشت زده شد که با دستپاچگی هرچه تمام تر همه آن نیرویی را که برای روز مبادا در حال جمع آوری بود با هر ابزار سرکوبی که در اختیار داشت به خیابانها ریخت و اعتراض مسالمت آمیز مردم را به آنجا کشاند که دیدیم، شنیدیم و خواندیم. و اما گروهها و احزاب اپوزسیون در غافلگیر شدن دست کمی از جمهوری اسلامی نداشتند تا آنجا که بسیاری از این گروهها حتی در ماههای اول قادر به ارائه تحلیلی واقع بینانه از اوضاع نبودند. گروهی بلافاصله در رویای تکرار ۲۲ بهمنی دیگر غرق شدند، جماعتی از همان ابتدا با توجه به سابقه اشخاصی که در راس جنبش قرار گرفته بودند کل حرکت را نفی کردند و آنرا توطئه سگ زرد علیه شغال ارزیابی کردند، عده ای نیز چنان تحت تاثیر قرار گرفتند که اگر خجالت نمی کشیدند تصاویر آقایان موسوی و کروبی را در کره ماه میدیدند! در این میان بودند انگشت شمار افراد و جریانهایی که در عین حالی که به اصالت جنبش اعتقاد داشتند به حق نگران عواقب ناشی از عدم وجود رهبری و آلترناتیوی قوی بودند.

در روزها و ماههای پس از ۲۲ خرداد ۸۸ علیرغم ایجاد شکافهای عمیقی در میان جناحهای اصولگرای درون حاکمیت، سرکوبگرترین جناح حاکمیت ولایت فقیه توانست با هرچه متمرکز کردن امکانات در دست خود و با به کار گرفتن تمام امکانات موجود تا آنجائی که توانایی داشته روز به روز سرکوبها را شدت بخشیده، زندانها مملو از اندیشمندان، دانشجویان، کارگران حق طلب، و آزاد اندیشان از هر

طیف و طایفه شده است. در زندانها از هیچ جنایتی برای شکستن مقاومت اسیران خودداری نمیکنند، تجاوز، شکنجه، سلول انفرادی و حتی قتل زندانیان و اعمالی از این قبیل به مفاهیمی عادی در جامعه تبدیل شده اند. گروههای چماقدار سازمان یافته توسط باند ولی فقیه هر حرکتی را از جانب هر گروه و شخصی به وحشیانه ترین روشها سرکوب می کنند. مردم ما شرایطی را تجربه می کنند که قبلا فقط در کتابهایی در مورد شیلی پینوشه، آلمان هیتلری و ایتالیایی موسولونی می خواندیم. در عرصه بین المللی نیز رژیم از یک طرف با اصرار احمقانه برغنی سازی اورانیوم و از طرف دیگر با موضع گیریها و حرکات تحریک آمیز در رابطه با همسایگان و سایر کشورهای خاور میانه در جهت ایجاد دستاویزی برای سرکوب هرچه وحشیانه تر مردم ایران را روز به روز بیشتر به آستانه یک جنگ خانمانسوز سوق میدهد. (البته در هفته های اخیر به نظر می رسد که غرب بحران زده نیز در بررسی امکانات گزینه نظامی علیه جمهوری اسلامی جدی تر شده است).

رهبران نمادین حرکت مردمی در داخل کشور در کمال شفافیت اعلام کرده اند که تنها خواستار اصلاح حاکمیت فعلی و برگشت به شرایط سالهای اول انقلاب هستند و این در حالی است که خود آگاه هستند که خواسته های جنبش مردمی بسیار گسترده تر از اینهاست. از طرف دیگر به نظر می رسد که آنها با توجه به شکاف عمقی که درون جناح اصولگرا ایجاد شده است بیم آن دارند که با مطرح کردن خواست تغییر قانون اساسی و زیر سوال بردن اصل ولایت فقیه این شکاف چنان عمق شود که جناح نظامی اصولگرایان که عملا ارکان اصلی اقتصاد کشور را هم مافیا وار در انحصار خود قرار داده است برای حفظ این منافع دست به یک کودتای خونین بزند زیرا با توجه به ضعف شدید اپوزسیون چنین امری ضربه ای جبران ناپذیر برای جنبش خواهد بود.

بعد از واپسین روزهای خرداد ماه ۸۸ گروهها و احزاب دموکراسی خواه و سکولاری که قدرت تحلیل واقع بینانه روند مبارزه را داشتند با روندی که به نظر بسیار کندتر از آنچه که روند تحولات طلب میکرد تلاشهایی را در جهت ایجاد هماهنگی آغاز کردند. این تلاشها در عین حالیکه به جای خود ارزشمند بودند و هستند نماد بیرونی آن حداقل تا اوایل سال ۸۹ در حد صفر بود و گویی که نقش این نیروها به دنبال کردن وقایع و صدور اطلاعیه های پیاپی در حمایت از حرکات مردم و محکومیت سرکوبگران خلاصه شده بود و اینهمه در حالیکه سطح مبارزات مردم در داخل ایران انگیزه و امکانات کافی برای حرکات مشترک وسیع مقطعی را در اختیار این نیروها قرار می داد که در خارج از کشور بتوانند به مراتب موثرتر افکار عمومی را جلب کنند. با همه اینها اولین حرکت جمعی و گسترده عملا بعد از اعدام پنج تن

از ارزشمندترین فرزندان ایران صورت گرفت که تاثیر شگرفی بر روحیه همه مبارزان چه در داخل و چه در خارج از کشور داشت حرکتی که استمرار آن آرزوی قلبی هر آزادیخواه است. اما از آنچه که امروز می توان دید به نظر می رسد که این نیروها که از آنها انتظار می رود نقش پیشرو و رهبری را حداقل در خارج از کشور ایفا کنند، حرکاتشان را با سطح در نوسان مبارزات مردم در ایران هماهنگ می کنند و بجای آنکه با بهره برداری از روحیه ایجاد شده در اردیبهشت ماه سال جاری و سالگرد ۲۲ خرداد میدان عمل مشترک را گسترش دهند مدتی است که نماد بیرونی موجودیتشان را باز به صدور اعلامیه های گاهی مشترک در محکومیت یا حمایت از این یا آن عملکرد این یا آن جریان محدود کرده اند.

جالب اینجاست که هنگامی که تعدادی از زندانیان با به خطر انداختن سلامت و زندگی خود بخش کوچکی از ابتدایی ترین حقوقشان را دوباره بدست می آورند پاره ای از

این گروهها چنان فریاد شادی سر می دهند که انگار نه انگار از دهها سنگری که در این ماهها از دست داده ایم تنها گوشه ای از یک خاکریز کوچک را پس گرفته ایم.

حال بدون اینکه اهمیت و ارزش حرکاتی را که تا امروز صورت گرفته نفی کرده یا کوچک جلوه دهم این سوال را مطرح می کنم که چگونه است که مجموعه جریانهای مبارز،

دموکراسی خواه و سکولاردر این مدت هنوز موفق به تنظیم منشوری نگشته اند که حول آن بتوان پلاتفرمی تشکیل داد و با رسمیت دادن به آن حداقل در خارج از کشور و در رابطه با مراجعی از قبیل پارلمان اروپا، سازمان ملل، عفو بین الملل و غیره دیگر نه با نامه هایی با یک امضا یا نمایندگانی از یک گروه بلکه با امضا و نمایندگی از بخش قابل توجهی از اپوزسیون وارد عمل شد؟

فراموش نکنیم در حالیکه سرکوب خونین گروههای چماقدار شبهه فاشیست، زندانهای مخوف و غیره از یک طرف و از طرف دیگر ضعف رهبری که از نظرمان به تدریج تبدیل

به ترمزی برای پویایی جنبش شده است امکان حرکات مردمی را به شدت محدود کرده است، هر حرکتی که نشانگر وحدت عمل گسترده نیروهای خارج از کشور باشد تاثیر مثبت

و مستقیمی در روحیه مبارزان داخل کشور دارد و خاری است در چشم سرکوبگران.

با ایمان به پیروزی در سایه اتحاد.